

## نهادهای غارت در اقتصاد ایران

### گفتگو با جامعه شناس علی رضاقلی

بسیاری علی رضاقلی را با کتاب های جامعه شناسی نخبه کشی و جامعه شناسی خودکامگی می شناسند. جامعه شناسی نخبه کشی اینک به چاپ بیست و هفتم رسیده و جامعه شناسی خودکامگی در آستانه رسیدن به چاپ سیزدهم است. به زعم بسیاری از طرفداران رضاقلی ویژگی بارز او اشراف بر تاریخ و ادبیات ایران است. او خیل عظیمی از مبانی نظری جامعه شناسی را با اکسیر تاریخ درآمیخته و به بیانی علمی بومی ایجاد کرده است. او از معدود جامعه شناسانی است که به اقتصاد راه پیدا کرده و از قضای روزگار از لحاظ چهره و مباحثی که طرح می کند به دیگر جامعه شناسی که اقتصاددان شد یعنی تورشتاین و بلن شبیه است. او اینک پس از سال ها سکوت با ترکیب جامعه شناسی و اقتصاد به دنبال طرح مباحث نهادگرایانه و بومی کردن آنهاست.

\*\*\*

\* آقای رضاقلی شما بحثی را در مسائل ایران گشوده اید و اصرار دارید که الگوی غالب تعامل اقتصادی ایران الگوی به ارث رسیده از نهادی های غارتی است و کمتر سر سازگاری با الگوی رقابتی ای دارد که حاصل کار کشورهای توسعه یافته است و با اقتصاد «نئوکلاسیکی» قابل تبیین است. لطفاً بفرمایید که غارت یعنی چه و نهادهای غارتی یعنی چه؟ و پیوند این دو چگونه است؟

- قبل از اینکه وارد بحث «اقتصاد غارتی» شویم بهتر است به صورت مقدمه چند نکته مورد اشاره قرار گیرد؛ ۱- ببینید یک چالش اصلی و یک مشغله ذهنی و عملی اصلی همه دولت های ایران و دولتمردان و وطن دوستان و روشنفکران و اقشار بسیار زیادی از مردم به نسبت های زمانی و درجه آگاهی، مساله توسعه همه جانبه کشور بوده است. به تعبیر دیگر یک شکاف عظیم و رو به افزایش در امر توسعه کشور از جهات نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، علمی، الگوهای ارتباطی، مدیریتی، کارکرد نهادها و سازمان های مهم کشوری و ملی در میان ما و کشورهای توسعه یافته به وجود آمده است که روز به روز به ضرر ما عمیق تر می شود و ما درصدد پر کردن آن شکاف هستیم.

امروزه دستگاه های نظری و توانمندی می تواند هم در اختیار نظام های آموزشی قرار گیرد و هم در اختیار مدیران کشور که به نظر می رسد توانا تر از سیستم های فکری گذشته می تواند به پیشرفت کمک و معضلات را کمتر کند. این دستگاه نظری عمیق تر از دستگاه های نظری گذشته (نئوکلاسیکی) می تواند مسائل ایران و عرصه های دست و پاگیر گذشته را بررسی کند. امروز علاوه بر توجه به منابع مالی، تکنولوژیکی، علمی، آموزشی، انسانی و... یعنی سرمایه هایی که تا امروز مورد توجه قرار می گرفت و کمتر معضلات را حل می کرد، به «نهادهای» توجه کرده اند یعنی الگوهای مستقر و مستمری که به رفتار انسانی شکل می دهند و انتخاب های انسانی را مقید می کنند؛ در واقع نهادهایی که خود سرمایه یا سرمایه سوز هستند و اگر آنها اجازه ندهند بهره وری شکل نمی گیرد و قادرند صدمه برابر منابع موجود نفتی کشور را همانگونه که تلف کرده اند، تلف کنند. از اینجا بود که بحث «نهادهای غارتی» در اقتصاد ایران را مطرح کردم.

## \*نهادها به چه چیزی گفته می‌شوند؟

اجمالاً، نهادها هویت‌های اجتماعی هستند که الگوی رفتاری انسان را شکل می‌دهند. نهادها «قواعد بازی جمعی» هستند. وقتی که از پدیده‌های اجتماعی صحبت می‌شود، اشاره به پدیده‌هایی می‌شود که هویت جمعی دارند و قائم به جمع هستند و افراد هم به صورت فرد توانایی چندانی (نسبی) در تغییر آنها ندارند، معمولاً الگوی تعاملی رفتار انسان هستند و بر انسان تحمیل می‌شوند. اگر بخواهم مثالی ساده بزنم این می‌شود، فرض کنید به اداره‌ای وارد می‌شوید که بدون رشوه کار پیش نمی‌رود. شما هر چقدر تقلا و تلاش بکنید که کار را از مسیر صحیحی که تشخیص داده‌اید انجام دهید، کار گیر می‌کند و با انواع مشکلات روبه‌رو می‌شود و به طول می‌انجامد تا اینکه همان اول پاکت نامه یا تقویم یا چیز دیگری روی میز جا بگذارید که بنا به نوع کاری که دارید «رقمی قابل ملاحظه» باشد. آن وقت کار آسان می‌شود. کسانی که در این چرخه‌ها گرفتار شده باشند، خوب می‌فهمند که بنده چه عرض می‌کنم. یک الگو و قاعده بازی در مورد رشوه است که ممکن است در فلان اداره فلان کشور دنیای سومی باشد و در بسیاری از کشورهای توسعه یافته به این شکل نباشد. مثال دیگری بزنم. شما در ایران که به دنیا بیایید اگر میان ترکمن‌ها باشید یا کردها معمولاً سنی مذهب می‌شوید، معمولاً در قم و مشهد شیعه می‌شوید، چرا؟ چه کسی شما را شیعه یا سنی می‌کند، این نهادها اجتماعی هستند که چنین می‌کنند.

اگر اجمالاً این نکته روشن شده باشد، نکته دیگر اینکه نهادها و نوع آرایش آنها از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق می‌کند و همین نهادها هویت تاریخی دارند. آنچه موجب چسب تاریخی یک جامعه می‌شود همین نهادها هستند. آنچه موجب می‌شود که نکات مشترک قابل ملاحظه میان ایرانی‌های امروز و دویست سال پیش پیدا شود، همین نهادها هستند. همین است که به صورت فنی اقتصاددانان نهادگرا می‌گویند ما وابستگی به مسیر طی شده اجتماعی قبلی داریم و انتخاب‌های کنونی توسط نهادها موجود که هویت تاریخی دارند، مقید می‌شود. معنی این سخن به صورت ساده این است که شما ممکن است در عرصه اجتماعی تصمیماتی بگیرید ولی آن محصول مورد نظر شما به دست نیاید، بلکه از تعامل نهادها چیزی صد درصد مغایر خواسته شما به دست بیاید. مثلاً در اقتصاد شما تصمیم بگیرید فلان تسهیلات را به وجود بیاورید، فلان سهمیه بندی را رعایت کنید، فلان الگوی مصرف را ترویج کنید در نهایت با چیز دیگری روبه‌رو شوید، شما نمی‌توانید صرفاً با متغیرهای اقتصادی مثلاً با قیمت‌های نسبی به اهداف مورد نظر برسید. در هر صورت چون نهادها قواعد بازی هستند، نقش فوق العاده مهمتری در جامعه ایفا می‌کنند تا متغیرهای صرفاً اقتصادی یا متغیرهای دیگر.

نهادها طیف وسیعی دارند که اگر به اجمال گفته شود شامل قوانین و الگوهای تعاملی و باورهای جمعی هستند. یعنی تمامی عرصه فرهنگی را می‌پوشانند از سازه‌های ذهنی گرفته تا قوانینی که همگی در تصمیم‌سازی فوق العاده موثرند. معمولاً قوانین و زیرمجموعه آن را نهادها رسمی می‌گویند و مابقی آنها را نهادها غیررسمی، نهادها غیررسمی که شامل باورهای جمعی و الگوهای تعاملی رفتار جمعی باشند از قوانین رسمی مهم‌ترند. همین‌ها هستند که یا از قواعد رسمی حمایت می‌کنند و آنها را به جریان می‌اندازند یا از آنها دفاع نمی‌کنند یا آنها را منحرف می‌کنند. معمولاً انقلاب‌ها اهدافی را ترسیم می‌کنند و تلاش می‌کنند که به آن برسند و معمولاً هم محصولات کار به شدت با آن خواسته‌ها مغایر است. چه چیزی این امر را موجب می‌شود که از آن اهداف لطیف انقلاب شوروی، استالین بیرون بیاید؟ نهادهای تاریخی آن سرزمین.

چه چیزی اجازه داد تا از دل قوانین مشروطه رضاشاه بیرون بیاید و قوانین مشروطه تا حد زیادی کنار گذاشته شود؟ سنت‌ها و نهادهای تاریخی مغایر قانون و قانون‌پذیر ایران. چه چیزی موجب شد که این حجم عظیم سرمایه‌گذاری جهت توسعه ایران اجازه ندهد سرمایه‌های عظیم نیروی انسانی ایران به بهره‌وری برسند و نتایج مطلوب از سرمایه‌گذاری‌های مختلف به دست آید؟ نهادهای اقتصادی،

سیاسی و... ایران. خب تا اینجا به اجمال تمام صحبت شد از توسعه و نقش نهادها. و واقعیت این است که اگر نهادها این گونه نقش مهم در زندگی اقتصادی بازی می کنند، جا دارد که نظام آموزشی هم به آن پردازد.

**\* بحث دیگر، بحث غارت است که اگر در مورد آن هم صحبت کنید شاید بتوان به کل ایده نهادهای غارتی دست پیدا کرد و کلیت آن را فهمید. به چه چیزی غارت گفته می شود؟**

در اقتصاد و زندگی اقتصادی بحث بر سر این است که کالاهای مورد نیاز کمیاب است و این کالاها باید تولید و توزیع و مصرف شوند. هر اندازه میزان تولید و توزیع بیشتر و بهتر و متنوع تر باشد سطح رفاه اجتماعی افزایش پیدا می کند. و مهم تر از همه این است که بدانیم در چه شرایطی می توانیم اهداف اقتصادی را بهتر تامین کنیم یا به اعتبار دیگر قواعد اصلی بازی اقتصادی کدام یا کدام ها هستند. جوهر آن هم این است که نحوه دسترسی به این کالاهای کمیاب چگونه و قواعد آن چگونه است؟ اجازه بدهید یک مثال بزنم. پول یک کالای اقتصادی کمیاب و فوق العاده باارزش است. نحوه دسترسی به آن را نهادها تعیین می کنند و هر تعریف و اجرایی را هم که نهادها بپذیرند نتیجه خاص خود را دارد. آیا با زدن بانک، آیا با زورگیری و کف زنی یا با تقلبات بانکی یا با ارتباطات رانت زا مثلاً با «زد و بند» صد میلیارد پول بانک را برداریم و داخل بازار سیاه به خرید و فروش و دلالتی بپردازیم، یا اصلاً به ظاهر بانک تاسیس کنیم و از روابط و سرمایه های مشکوک استفاده کنیم و نقدینه های مردم را جمع کنیم و آن را سرازیر به بازارهای آهن، سیمان، زمین، ساختمان و... کنیم و به عوض ۲۰ درصد بهره ای که می پردازیم، در زمینه هایی بالای ۵۰ درصد تورم ایجاد کنیم و اموال مردم را برداریم یا اصلاً به عنوان دولت «پول چاپ کنیم» و به صورت غیرمستقیم دست در جیب مردم کنیم و قدرت خرید آنها را کم کنیم و با این کار مشکل لحظه ای خود را حل کنیم و با سیاست تورمی مشکلات فوق العاده زیاد برای مردم ایجاد کنیم، یا اصلاً با ضوابط و تعریف و اجرای خیلی دقیق به نحوی اجرا کنیم که تمامی راه های برشمرده آنقدر پرخطر باشد که هزینه های آن اجازه ندهد افراد به این شکل وارد جریانات پولی شوند بلکه نفع خود را در این ببینند که وارد یک سیاست رقابتی سالم شوند و با کار و تولید و رقابت در کمیت و کیفیت تولید به دنبال افزایش سرمایه خود باشند.

این بستگی به این دارد که شما چگونه سیستمی را برای تولید و توزیع و مصرف کالاهای کمیاب در نظر بگیرید. در واقع از این جهت دو سر طیف در نظام اقتصادی وجود دارد، غارتی و رقابتی. در نظام غارتی شما با یک طیف از فعالیت ها روبه رو هستید، از یک طرف با به کارگیری ابزار خشونت منابع اقتصادی مردم را برمی دارند، شکل تطفیف یافته آن این گونه است که با ارتباطات و روابط و دادن رشوه و مسائل مشابه و با نزدیک شدن به قدرت و در دست گرفتن «حقوق ممتاز» رانتی ایجاد کنیم و از آن بهره برداری کنیم. این شیوه، شیوه مسلط و نهادمند در ایران و الگوی مسلط بوده است، دولت ها به آسانی و راحتی مردم را غارت می کردند و مورد تعدی قرار می دادند از شکل های قانونی و ملایم گرفته تا اشکال زبر و خشن آن و شما به آسانی در وقایع نگاری تاریخی به موارد فوق العاده زیادی بر می خورید که خود افراد هم در امان نبودند، چه رسد به دارایی های آنها. در واقع هر چه دارایی افراد در مقابل طبقه حاکمه آسیب پذیرتر باشد حقوق مالکیت آنها خدشه پذیرتر و بی ارزش تر است و ما از نظام رقابتی دورتر می شویم. در تاریخ ایران اجحاف به صورت زبر و خشن که چهره مسلط آن است زیاد بوده است و ستم و بیداد هم به صورت اقتصادی و هم سیاسی و جانی مردم را تهدید کرده است.

بعداً به نمونه های آن اشاره خواهم کرد ولی وقتی روابط غارتی الگوی مسلم شد، بیشتر افراد به فکر این می افتند که با قرار گرفتن در داخل «قواعد بازی غارتی» نهادی، هر چند قوانین چیز دیگری بگویند، دست به کالاهای کمیاب ببرند و اگر این شیوه الگوی زندگی اقتصادی شد، خارج شدن از آن شاید بتوان گفت غیرممکن می شود.

به دلیل اینکه صندوق رانتي اي شکل مي گيرد که تمامی روابط سياسي و اقتصادي را با چسب اين رانت به هم متصل مي کند؛ همه اينها به افراد بانفوذ پشت پرده اقتصادي و اين مجموعه با مقامات تصميم گير و الي ماشاءالله خرده نظام که به يکديگر با چسب رانت وصل مي شوند و همگي منافع خود را در نگهداري يک چنين سيستم فاسد اقتصادي يا به اعتبار دقيق تر سيستم رانتي مي بينند، همه مي دانستند «ميرزاتقي خان اميرکبير» کار فهم است، کاردان است، سالم است، عرق وطن دارد و اصلاح مي خواهد، ولي از سفارت انگليس تا همه طبقه حاکمه مي دانستند که با وجود او «رانتي» خيري نخواهد بود، از قاضي دادگاه گرفته تا رئيس فوج لشکر تا وزير و... به همين منظور گفتند با سفارت همراهي کنيم و بکشيمش و کشتندش و جالب اين است که ايام گلاب گيران که اوج بازديد از کاشان و باغ فين و حمام فين (قتلگاه ميرزاتقي خان) است در صف هاي طولاني و در خياباني که به باغ فين ختم مي شود، همه چيز عرضه مي شود، از هر جور کالايي ولي دريغ از يک برگ کاغذ يا کتاب که در آن گفته شود اين مرد که اينجا کشته شد چه کسي بود و چرا کشته شد و کجا دفنش کردند؟ جنازه او را هم از ايران بيرون بردند. همين طور بود مصدق و همين طور بود سيدابوالقاسم قائم مقام.

اين صندوق چسب رانت مناصبي دارد که ائتلاف رانت خوران را در دستگاه حاکمه به شدت تقويت مي کند و به صورت مرئي و نامرئي همگي را به هم مي پيوند و همگي منافع در حفظ حکومت موجود را پيدا مي کنند و از طرف ديگر اين عيب نابخشودني را دارد، از سيستم رقابتي که موجب رقابت بر سر توليد روي شاخصه هاي کيفيت و کميت است جلوگیری مي کند و از بهره وري کلي اجتماع ملي مي کاهد و فساد اقتصادي را به صورت نفوذی به تمامی مولکول هاي توليد و نظام هاي پشتيباني کننده آن مي دواند و توليد و به تبع آن توسعه را سرطاني و در نهايت مي خشکاند و **کمترين عيب آن اين است که همه جامعه به دنبال رانت ناشي از «زرنگي و زد و بند» مي گردند و سيستم چنان تشويق مي کند که زن خانه دار هم تاجر قاشق و چنگال چيني مي شود و زن ايليائي هم دنبال وارد کردن چيزي از دبي و منطقه آزاد مي رود و ارکان توليد چنان از هم مي پاشد که با سالي پنجاه ميليارد دلار واردات «مصرفي» و نه سرمايه اي سر و ته آن را نمي توان به يکديگر وصل کرد و حتي نسبت کالاهاي مصرفي وارداتي چنان اوج مي گيرد که بقيه اقلام را به شدت تحت تاثير قرار مي دهد و نگران کننده مي شود.**

بحث اصلي من در مساله «غارت يا فرهنگ غارتي» يا «اقتصاد غارتي» يا «نهادهاي غارتي» در ايران اين است که اعتقاد دارم نامني در ايران به مالکيت و حقوق مالکيت ناامن بازمي گردد. در واقع تعرض به دارايي ها و دستاوردهاي افراد (که طيف وسيعي دارد از خشونت تا دستکاري پول ملي به صورت قانوني را شامل مي شود) در ايران بستر فوق العاده نامناسبي براي فعاليت هاي اقتصادي، بسط بهره وري، ايجاد سرمايه هاي انساني، ايجاد نهادهاي پشتيباني کننده توليد و رقابت، ايجاد ذخيره دانش، نوآوري در دانش و فنون و نهادها به وجود آورده که اين شيوه ها همگي معضلات پيچيده اي براي ما فراهم کرده اند و شواهد تاريخي همه گواهند که ما در علوم جديد نوآوري نداشته ايم، در نهادهاي توليدي و واسطه اي و پشتيباني کننده بدعت و نوآوري نداشته ايم، در قوانين و... چيزي نداشته ايم و همه اينها وارداتي هستند و چون از طريق باورهاي عمومي و الگوي تعاملی مورد حمايت قرار نمي گيرند، همه از کار مي افتند؛ از قانون اساسي گرفته تا بانک ها و اين سابقه تاريخي بستر فوق العاده نامناسب براي توسعه است و اصلاحات واقعي بايد در آن عرصه ها صورت بگيرد. نهادهاي ايران ناامن هستند و رانت خواري همراه خشونت در آنها وجود داشته است. «توسعه اقتصادي» نيازمند حقوق مالکيت امن و کارا است که اگر تا اينجا تا اندازه اي مبحث نهاد غارتي روشن شده باشد، وارد حقوق مالکيت شويم.

**\* قبل از اینکه وارد بحث حقوق مالکیت شویم می‌خواستم بپرسم چرا باید به ایده ای مثل نهادگرایی پایبند باشیم؟**

ببینید، یک مساله مهم در اقتصاد توسعه این است که چگونه تغییر ایجاد بکنیم تا بتوانیم مشکل توسعه نیافتگی را حل کنیم. تمام مطالبی که الان گفته می‌شود این است که چگونه شکاف بین خود و کشورهای توسعه یافته را کمتر کنیم. مثلاً وقتی در کشور وابستگی دارویی داریم و آن هم در حجم بالا چگونه رغبت در افراد ایجاد کنیم که از بازار سیاه و زیرزمینی خرید و فروش دارو و منحرف کردن مسیر داروهای که دولت وارد می‌کند، بروند به سمت تولید دارو و صادر کردن دارو. چه ساختار انگیزشی و در چه شرایطی افراد را به این سمت سوق می‌دهد.

مثلاً اگر هزینه های رسمی و قابل رویت ساختن کارخانه داروسازی را بررسی کنیم و قابل قبول باشد، هزینه های غیررسمی آن چطور؛ تغییر دائمی مقررات، گرفتاری و درگیری با ده ها موسسه دولتی و صدها کارمند دولت که هر یک، یک خلق و خوی خاص و پادشاهی در اقلیمی است و تابع مطلوبیت خود را دارد، با انواع و اقسام کارکنان کارخانه که احساس تعهد کافی ندارند و با فرصت طلبی زاید الوصف پس از عقد قراردادها و با تورمی جهنده که تمامی عرصه اقتصاد را ناامن می‌کند، با تغییر نامتناسب مدیریت های دائمی عرصه تصمیم گیری و امثال اینها، بسیاری از اینها ربطی به متغیرهای قابل بررسی ای که عرفاً اقتصاد نئوکلاسیک آنها را بررسی می‌کند ندارد. اقتصاد نئوکلاسیک به بازار سیاسی، به سازه های ذهنی، به هزینه نامرئی مبادلات، به هزاران متغیر که انتخاب های اقتصادی مقید می‌کند، کاری ندارد. وارد کردن اینها در عرصه اقتصاد کار نهادگرایی است و در ضمن نکته بسیار جالبی که در حوزه نهادگرایی وجود دارد این است که شما الزام دارید نهادهای تاریخی ایران را بررسی کنید، یا نهادهای تاریخی خاص هر کشور، به صرف اینکه بازار مسکن در امریکا چنین است یا فلان بازار مالی اینگونه کار می‌کند نمی‌توان حمل بر این کرد که ساختار مالی ایران هم باید چنین کار کند.

در یک گزارش خاص که از طرف کارشناسان بانک جهانی با سند و مدرک تهیه شده بود، استدلال می‌کردند که بانک مرکزی ایران باید ورشکست شود ولی نمی‌شود، دلیل آورده بودند که علت آن این است که مردم ایران هنوز به ساختار سیاسی خود اعتقاد دارند، یعنی یک عامل اعتقادی و باوری را در سیستم ارزیابی وارد کرده بودند که این در این مرحله خاص ویژه ما بوده است. شما می‌دانید اگر به هر دلیل یک روز مردم برای گرفتن پولشان مراجعه کنند، بانک ها با عدم پرداخت ورشکست خواهند شد و این یک عامل روانی است. در هر صورت، قواعد بازی متشکل هستند از قواعد رسمی و قوانین رسمی و الگوهای تعاملی افراد و باورها و دو جنبه اخیر آن به راحتی قابل رویت نیست و بدون آنها هم بررسی تکمیل نیست. معمولاً نهادگراها در این دو بخش اخیر ورود می‌کنند و بررسی خود را تکمیل می‌کنند. مثال دیگر، ایرانی ها بهره وری فوق العاده پایینی دارند، چون باور ندارند کار بکنند (از چرای آن می‌گذریم).

نهادگراها می‌گویند عوامل فرهنگی و اقتصادی این امر را پیدا کنیم. نئوکلاسیک ها با متغیر سطح دستمزد جواب می‌دهند که نتیجه کامل نمی‌دهد. میان اعتقاد یک ژاپنی به کارفرمای خودش و یک ایرانی تفاوت وجود دارد. حالا به صورت فنی می‌گویند چون نهادها انتخاب ها را مقید می‌کنند، از اینجا نهادها وارد تصمیم گیری اقتصادی می‌شوند و از طرف دیگر هم از آنجا که تعریف و اجرای حقوق مالکیت در عرصه سیاست رقم می‌خورد، سرنوشت اقتصاد را بازار سیاسی تبیین می‌کند که از آنجا وارد نهادهای سیاسی می‌شویم و از طرف دیگر می‌گویند، چون نهادها وارد عرصه تصمیم گیری می‌شوند، ما وابستگی تاریخی به نهادها پیدا می‌کنیم و مسیر طی شده تاریخی در تصمیم ها و مسیرهای آینده موثر است. ناامنی های گذشته آتش تردید در تمامی تصمیم گیری ها و آینده می‌اندازد. به قول فردوسی

به جایی که یک روز بگذشت آب

نسازد خردمند از آن جای خواب

شما سرمایه گذاری های عمیقی بدون توجه یا با توجه کم در کشور انجام داده اید که نهادها اجازه پا گرفتن آنچه مورد نظر بوده را نداده اند.

در عرصه آموزشی کم سرمایه گذاری نشده است که البته به مسائل و مشکلات ما وصل نشده اند، صنعت برای خود به طور جداگانه واردات می کند و کار می کند، دانشگاه ها هم به طور جداگانه دانشجوی تربیت می کنند. نه این به درد آن می خورد و نه آن به درد این. یک مرتبه شما می بینید یک مهندس ساختمان رئیس یک پالایشگاه است. و الی ماشاءالله از این مسائل. همه اینها گواه این امر هستند که شما اگر تا به حال به بستر این سرمایه گذاری ها جهت توسعه نمی پرداختید، حالا دیگر وقت آن رسیده که به آن توجه کنید. نهادها هستند که در هزینه های تولید و مبادله تاثیر می گذارند و نهادها هستند که قراردادهای را به سمت خود اجراشونده می برند و نهادها هستند که قراردادهای را پرهزینه و تولید را پرهزینه می کنند و در نتیجه ساختار انگیزشی فرد و جهت تخصیص سرمایه را مشخص می کنند. نهادها هستند که به ملتی می گویند تولید کنید یا رشوه بگیرید و دزدی کنید یا دلالی و زد و بند کنید و هر کس که می خواهد اصلاح کند باید از نهادها شروع کند والا سرمایه را دور ریخته است و اصلی ترین نهاد، حقوق مالکیت است، آن هم نه هر حقوق مالکیتی، بلکه حقوق مالکیت کارا. حقوق مالکیتی که ساختار انگیزشی را جهت قراردادهای خود اجراشونده ببرد، قراردادهای کم هزینه، مشروع، بی نیاز به نظارت پرهزینه و کم تخطی. بازاری که مثلاً «چک» در آن پول باشد، «اعتماد» در آن تعهد معتبر باشد، نه مصیبت، اگر نهادها «امنیت» کافی و کم هزینه ایجاد کنند و هزینه های دفاع و تامین حقوق مالکیت را کاهش دهند، آن وقت بهترین و پایدارترین و کاراترین تخصیص های سرمایه را در توسعه پایدار خواهید داشت. والا سرمایه گذاری ها به هدر می رود که رفته است و شکاف ها بیشتر می شود که شده است. امروز پول نفت این معایب را تا حدودی می پوشاند.

**\* وضعیت ایران در این زمینه چگونه بوده است؟**

اگر منظورتان قواعد بازی اقتصادی در ایران است باید بگویم سابقه ای فوق العاده متاثرکننده داشته ایم، یک اقتصاد غارتی و فوق العاده ناامن. اگر بخواهم شواهد تاریخی بیاورم فوق العاده زیاد می شود. ناامنی اقتصادی بسیار ادامه دار بوده است و با اشکالی تلطیف یافته هنوز هم هست.

نمونه های بارز آن از گذشته های دور شروع می شود و در زمان پهلوی اول هم با همان اوصاف کم و بیش هست. کتاب های تاریخی مشحون از ادبیات اقتصاد غارتی است. همه جا می توانید سراغ آن را بگیرید از اسرارالتوحید ابوسعید گرفته تا شاهنامه تا چهار مقاله عروضی، احیاءالعلوم امام محمد غزالی، گلستان سعدی، بوستان، دیوان غزلیات و مثنوی. گذشته چراغ راه آینده است و هر چه را که باز می کنید می توانید از آن شواهدی فوق العاده شفاف به دست بیاورید. ناامنی اقتصادی دامن سلطان را می گرفت تا دستگاه قضایی تا بازار و زمین و رجال مملکت و مردم عادی. بعید می دانم کتابی به زیبایی تاریخ مبارک غازانی و به شفافیت او فضای ناامن دستگاه قضایی و تعرض به حقوق مالکیت را به تصویر کشیده باشد، همین طور احیاءالعلوم امام محمدغزالی و از طرفی مقدمه ابن خلدون و همچنین نصیحه الملوک امام محمد غزالی و سیاستنامه خواجه نظام الملک و همچنین کتاب های تاریخی پیرامون دوره قاجار و قبل آن. در واقع یافتن شواهد مبتنی بر اقتصاد تاریخی کار دشواری نیست. حالا چند نمونه انتخاب می کنم که کمتر باور کنیم که در این جاها پیدا شود. توجه کنیم به شاهنامه فردوسی، ببینید ناامنی را چگونه شرح می کند؛

داند به جز ذات پروردگار

که فردا چه بازی کند روزگار

یکی بد کند نیک پیش آورد

جهان بنده و بخت خویش آورد

یکی جز به نیکی جهان نسپرد

همی از نژندی فرو پژمرد

این اشعار اوج بلا تکلیفی در تخصیص منابع را می رساند و بلا تکلیفی در ساختار انگیزشی. معلوم نیست چه باید بکنیم و چه پاداش بگیریم. از این جهت شاهنامه در سنامه ای فوق العاده آموزنده است که با دستگاه تحلیلی پراهمیتی همراه است. یکی از نمونه های بارز و شفاف و غنی آن را در انتهای شاهنامه در نامه رستم فرخزاد به برادرش می بینید که دزدی و ناامنی و خونریزی برای ثروت و ناامنی حقوق مالکیت را در اوج توصیف می کند. در احیاء العلوم در احکام فقهی امام محمد غزالی می بینید که ایشان تمام معاملات را با طبقه حاکمه حرام می داند به جهت اینکه اموال مردم را به غصب گرفته اند مگر کسی که به شخصه خلاف این را ثابت کند. معاملات با قضات را حرام می داند چون فاسدتر از آنها کسی را نمی بیند و الی آخر.

سعدی در باب اول گلستان ظلم و تعدی دیوانیان را در اوج می بیند و ستم آنها و شواهد بسیار زیادی از آن را یاد می کند. در بوستان و گلستان کلمه به «یغما بردن» را چنان تصویربرداری می کند و در اشعار می نشانند که گویی یک امر عادی را شرح می کند. در غزلیات او می خوانیم، مثل این بیت؛

آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما می برد

ترک از خراسان آمده از پارس یغما می برد

که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد

خطا بود که نبینند روی زیبا را

نگفتمت که به یغما رود دلت سعدی

چو دل به عشق دهی دلبران یغما را

تو همچنان دل شهری به غمزه ای ببری

که بندگان بنی سعد خوان یغما را

حافظ تعبیرهای غارتی را زیباتر از سعدی به کار برده. مثلاً برای تمام شدن ماه رمضان و شروع شوال می گوید؛

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد

هلال ماه به دور فلک اشارت کرد

از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگه دار

کان لولی کمانکش بر عزم غارت آمد

ز بیم غارت عشقش دل پر خون رها کردم

ولی می ریخت خون و ره بدان هنجار می آورد

جست وجوی سازه های ذهنی ناامنی و تصاویر اجتماعی آن همراه با رخدادها و وقایع نگاری آن در ایران کار مشکلی نیست، من به همین میزان بسنده می کنم، شواهد می گویند که این عرصه ناامن در عمل اقتصاد ایران را در حد عرصه اقتصاد معیشتی ناامن با نهادهای پشتیبانی کننده آن نگه داشت و آن را به سمت یک تعادل تخریبی و از طرف دیگر یک توازن دوگانه با سیاست کشاند. که در عمل حکومت ها ایلی و ناامن و موازی آن اقتصاد معیشتی بخور و نمیر و آن هم ناامن تا نوبت به پول نفت رسید و برای آن هم بدترین گزینه های مصرفی را انتخاب کردیم و عنقریب این هم تمام می شود. حاصل آن کار نکردن و از کار ظفره رفتن و هزینه های سنگین برای تولید و همچنین مبادله و عدم تحقق تقسیم کار و تخصص گرایی به صورت ملی و بومی بلکه تقلیدی و عدم وجود نهادهای لازم برای این امر مثلاً نبودن قانون، عدم تعریف دقیق حقوق اقتصادی مردم، عدم تعریف حقوق مالکیت، نبودن وسایل دفاع آن در مقابل دستگاه حاکمه، تعرض به حقوق دیگران، نبودن دستگاه قضایی مستقل، نبودن حقوق حتی برای جان فرمانروایان. حاصل این کار معلوم است چه می شود؛ حداقل تولید، برای خوردن و نمردن که به ما به ارث رسید با نهادهای آن.

هم اکنون بازار سیاسی هم که کلید توسعه در آن نهفته و اختیار امنیت اقتصادی هم در آن نهفته فوق العاده پرهزینه و دارای نواقص بازار است، اطلاعات در آن عرصه کم و هزینه بسیار بالا است، تصمیمات عجولانه با نتایج عکس، مثل رای مردم برای آوردن پول نفت سر سفره ها که مردم واقعاً اطلاعات کافی برای تجزیه و تحلیل این تعهد نداشتند و نمی دانستند هزینه این رای به چه میزانی است و هم نمی دانستند از آن چه حاصل می شود، به طمع کمتر کارکردن و بیشتر خوردن با حال و هوای تاریخی خود، رای به این «تعهد» دادند و در بهترین حالت هم تصور صادقانه از طرف متعهدین آن کنیم که در این حالت فوق العاده بی اطلاع از نتیجه آن و الهی ماشاءالله پیامدهای نفتی قبل از این تعارف مواد غذایی را می شد سر سفره آورد ولی اکنون هزینه آن فوق العاده سنگین تر شده مثل وامی که برای مسکن اضافه کردند و نتایجی که در بازار مسکن و مصالح ساختمانی به وجود آوردند. اگر این را پای صمیمیت شان بگذاریم از بی اطلاعی و کم اطلاعی آنها نمی توانیم غافل بشویم. این یک نمونه نقص در بازار سیاسی و انعکاس آن در بازار اقتصادی است.

\* به گفته شما ارتباط نهاد و اقتصاد در قواعد بازی است و در اینجا بحث هزینه و فایده پیش کشیده می شود، این هزینه ها چه تاثیری بر اقتصاد ایران گذاشت؟

\* به گفته شما نهادها قواعد بازی هستند و انتخاب های اقتصادی را تحت تاثیر قرار می دهند و نهادها جامعه را به سمت دلالتی، کم کاری، دزدی، فساد و... و عکس آن می برند، در واقع نهادها هزینه هایی ایجاد می کنند که این هزینه ها جهت تخصیص منابع را تغییر می دهند، در اینجا بحث

هزینه های تولید و مبادله پیش می آید، به نظر شما وضعیت این هزینه ها در جهت دادن به اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر ایران چگونه بوده است؟

اجازه بدهید بحث را از اینجا شروع کنیم که انسان ها نهادها را برای چه می سازند و خود در چنبره آنها گرفتار می شوند. ببینید، این اصل پذیرفته شده است که انسان ها در امنیت می توانند با همدیگر کار کنند و بهره وری را افزایش دهند و منافع آن را ببرند، انسان ها رفاه بیشتر را به رفاه کمتر ترجیح می دهند و از امنیت بیشتر، بیشتر لذت می برند و در مجموع، خشونت را تحمل می کنند تا جایی که برایشان امنیت به وجود بیاورد و از آن امنیت بهره مند شوند. به همین دلیل وجود پادشاهان را تحمل می کردند، حتی سفاکان آنها را. انسان ها برای کاهش عدم امنیت نهادها را می سازند و الگوهای تعامل اجتماعی را می سازند تا در وضع قابل اعتمادتری زندگی کنند. تا بتوانند در یک جو اطمینان بخش از نیروهای خود جهت هم افزایی نیرو و افزایش بهره وری بهره مند شوند. این الگوهای تعاملی با وجود امنیت موجب افزایش تولید، در نتیجه مبادله و تقسیم کار و در نهایت بسط بازارها و تجارت و بهره مند شدن سودهای محقق شده از مبادله می شود. همراه تقسیم کار و تخصص گرایی و تولید بیشتر نهادهایی تشکیل می شود که در عین حال که در مجموع هزینه های تولید را افزایش می دهند ولی در نهایت منافع تولید بیشتر از هزینه های جانبی نهادها است و این هزینه ها اجمالاً شامل هزینه جمع آوری انواع اطلاعات راجع به بازار، کالاها، طرف قرارداد، موضوع قرارداد و مبادله، نظارت بر قرارداد و چیزهایی در این راستا هستند. اگر سرجمع این هزینه ها از منافع مبادله و تولید بیشتر باشد، مولد تولید را متوقف می کند و تلاش می کند در جایی دیگر فعالیت کند، اگر هزینه کلاهبرداری کم و منافع آن زیاد باشد، ساختار نهادی افراد را به سمت کلاهبرداری سوق می دهد یا رشوه یا چیزهای دیگر.

حال در مجموع اگر هزینه های تولید که شامل مواد و منابع مورد نیاز و هزینه های تبدیل و بعد از آن هزینه های مبادله و تامین حقوق مالکیت است، زیاد باشد و بر منافع پیشی گیرد مولد تولید نخواهد کرد. اگر قرار باشد کسی چیزی را تولید کند که نداند تا یک ساعت دیگر در دست او خواهد بود یا نه، از تولید آن سر باز می زند.

در تاریخ ایران در مجموع هزینه نگهداری و دفاع از دارایی ها و هزینه های مترتب بر تولید و مبادله آنقدر زیاد و سنگین بوده است که اقتصاد از جهت توسعه ابتدایی باقی ماند. در ایران در واقع و دقیقاً آن اتفاقاتی که در عرصه اقتصاد در اروپا افتاد رخ نداد. تقسیم کار به وجود نیامد و تخصص گرایی صورت نگرفت و به تبع آن هزاران اتفاق دیگر نه در عرصه اقتصادی و نه در عرصه سیاست به وجود نیامد، اشکال حکومتی بسیار ساده بود و نهادهای دیگر هم همین طور و دولت از ارائه خدمات اولیه که وظیفه هر دولتی است و آن خدمات در واقع پایه و مبنای امنیت و به اعتباری تمدن است عاجز بود. ارائه امنیت که به قول اقتصاددان ها صرفه در مقیاس دارد و همچنین ارائه قواعد بازی اولیه همکاری - رقابت که بنیانی ترین خدمات مورد نیاز جامعه است را دولت های تاریخی ایران به طور نسبی ارائه ندادند و در نتیجه منفعی هم که به صورت عادی و طبیعی از این گونه خدمات به دست می آمد، به دست نیامد. و در نتیجه عرصه اقتصادی ایران همان گونه ابتدایی باقی ماند.

زندگی ایلی که معمولاً جزء مراحل اولیه تمدن بشر است و جوامع آن را به نفع کشاورزی کنار می گذارند و خشونت و ناامنی در آن بیداد می کند به صورت مسلط در جامعه ایران باقی ماند و در کنار آن زندگی ابتدایی کشاورزی در روستاها و شهرها با کمی باغداری و حاصل آن هم خرد شدن زیر چرخ و پر کشورهای صنعتی بود، زمانی که با آنها برخورد کردیم.

از طرف دیگر طبقه حاکمه ایران همراه با عدم توانایی قواعد بازی همکاری - رقابت برای فعالیت های مردم، حقوق مالکیت را در عمل به گونه ای تعریف و اجرا می کرد که منافع طبقه حاکمه را بیشتر کند و آن چسب صندوق رانتهی پیش گفته را افزایش دهد و از این راه نیز هزینه های پیش گفته را

برای مردم افزایش می‌داد، دولت در صورتی که حقوق مالکیت را کارآمد و هزینه را برای مردم تعریف کند و به صورت طرف سوم قرارداد و به صورت بی‌طرف از حقوق تعریف شده دفاع کند، حقوق مالکیت را کم هزینه و کارآمد نگه می‌دارد ولی اگر قرار باشد افراد برای حفظ حقوق و دارایی خود سالیان دراز پشت در ادارات ایران بدون و چیزی حاصل نشود ترجیح می‌دهند تولید نکنند یا کم تولید کنند و این درحالی است که خود دولت دست در جیب مردم نکند و تنها به صورت طرف سوم قرارداد باقی بماند. به عنوان مثال با چند سال دویدن کسی نتواند پول یک چک را نقد کند و جاعل به ریش او بخندد، ترجیح می‌دهد که فعالیت خود را نگستراند، اگر در وضعیتی قرار بگیریم که خود دولت دست اندازی به اموال مردم بکند که آن مصیبت مضاعف خواهد بود، دولتمردها از حقوق ممتازه در ارتباطات خود بهره مند شوند به صور مختلف و به هزینه منابع و مقامات عمومی که دارند به بهینه کردن موقعیت شخصی خود بپردازند و رانت طبقه حاکمه را افزایش دهند آن وقت مردم ساختار انگیزشی شان به سمت دلالی، رشوه، فساد، دزدی و انواع و اقسام این گونه کارها گرایش پیدا می‌کند.

البته این مطلبی بوده که به خوبی بر گذشتگان ما مشهود بوده، که اگر طبقه حاکمه به افزایش رانت خود اقدام کند از اقتصاد بنیه ای باقی نخواهد ماند.

**\* بحث مهمی که در اینجا مطرح شد، این بود که نهادها هستند که قواعد بازی و الگوی تعاملی اقتصاد را تعیین و دستورات را صادر می‌کنند، می‌خواستیم بپرسیم در ایران چه اتفاقی برای ما در این زمینه افتاد و قاعده بازی ایرانی‌ها چگونه شکل گرفت؟**

در این سوال، دو سوال قابل تفکیک است. اول اینکه نهادها چگونه بوده اند. پاسخ این سوال تاکنون به صورت متناوب بیان شده است و خلاصه آن این بود که دولت‌ها که تعریف کننده حقوق مالکیت و اجراکننده و نظارت کننده باید باشند و به صورت طرف سوم قرارداد حقوق مردم را تضمین و با هزینه کم آن را تامین کنند تا به حال نتوانسته اند این خدمت را ارائه کنند. هر چند به مرور که در تاریخ جلو می‌آییم با وضعیت بهتری روبه رو می‌شویم، مثلاً روزی دادگاه‌ها به این صورت نبودند ولی اکنون دادگاه داریم، روزی قانون اساسی نداشتیم اکنون داریم، روزی اجرا نداشتیم، امروز با هزینه زیاد ممکن است چیزی از اجرای قوانین حاصل شود.

روزی ارائه خدمات امنیتی بسیار کم داشتیم ولی امروز کمکی داریم و دولتمردان هم با توجه به اینکه ارائه خدمات پایه ای تمدن در کشورهای توسعه یافته وضعیت به نسبت مناسبی دارد، با کپی کردن سعی می‌کنند این خدمات را عرضه کنند ولی در مجموع نهادها به همان تعریفی که گفتیم غارتی هستند. ولی به سمت تملیفات یافتن پیش می‌روند و امروز به ظاهر خشونت آن کم می‌شود و همین امر مردم را از تولید و مبادله و تقسیم کار و تخصص‌گرایی و تخصیص بهینه به سمت کم‌کاری و دلالی، فساد و عدم بهره‌وری، دزدی، ارتشا و... پیش برد و همین امر مردم را از حمایت جدی دولت‌ها بازمی‌داشت و اغتشاش می‌کردند. در چهل سال اول حکومت ناصرالدین شاه ۱۶۹ شورش در ایران به وقوع پیوست، هر سال چهار شورش در اطراف و اکناف ایران. این مربوط به فضای نهادی است که سر تیغ اقتصاد غارتی را تیز می‌کند.

اکنون به اختصار تمام چند نمونه تاریخی پیش از آن را که قبلاً گفتیم، می‌آورم و توجهی که گذشتگان ما هم به این پرهزینه بودن حقوق مالکیت و دفاع از آن و جهت دهی اقتصاد به سمت اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر می‌کردند. البته این بحث جای بسط بسیار زیاد دارد که در اینجا ایجاب نمی‌کند.

این مطلب از قول ناصرالدین شاه در کتاب موانع توسعه سرمایه داری در ایران از آقای احمد اشرف آمده است؛

« اطمینان عامه حاصل نمی شود مگر به امنیت. امنیت فرع قانون است و قانون لازمه اش اجرا... چون چنین شود قلوب عامه از هر جهت اطمینان حاصل خواهد کرد و در آن وقت طبیعت مخلوق و طبیعت آب و خاک، آنچه در خود مکنون و مخفی دارد روز به روز در معرض ظهور و بروز خواهند رسانید، آب ها جاری می شوند و زمین ها آباد. صناعات ترقی می کند و معادن استخراج می شود و پول های مردم از زیر خاک بیرون می آید... معادن ایران کم نیست ولی اهل محل، آنها را کور کرده اند که اسباب زحمت آنها نشود، همان طور که مال رعیت تاراج می شود، همین طور مال دیوان به هدر می رود. حد و اندازه هیچ در کار نیست، باید مردم بدانند که اگر آبی جاری کنند... یا اختراعی بکنند منافع آن حق اوست، حالی کسی داخل کاری نمی شود و خرجی که نفع عامه در آن باشد، نمی کند...»

ببینید، ما امروز وضع مشابه مصداق سخنان ناصرالدین شاه را نداریم، به همان شکل نداریم ولی وارث آن نهادها و باورهای جمعی و حقوق مالکیت پر هزینه ای که شاه شرح داد به صورتی هستیم که بیان آنها هم تا حدودی مشکل آفرین است. البته همان طور که عرض کردم تلطیف یافته است ولی هنوز تامین و دفاع از حقوق مالکیت فوق العاده پر هزینه است نسبت به نهادهای تامینی و پشتیبانی کننده و دفاع کننده کشورهای در مسیر توسعه و توسعه یافته. در هیچ کشور توسعه یافته ای شما با این تصمیمات عجولانه غیرکارشناسی روبه رو نیستید، شما به پیامدهای این تصمیمات غیرکارشناسانه در مورد سهام عدالت نگاه کنید و الی ماشاءالله مساله دیگر.

البته این نکته را عرض کنم که سخن ناصرالدین شاه فوق العاده سخن سنجیده ای است، این همان مطلبی است که داگلاس سی. نورث آن را در نهادگرایی به خوبی بسط داد و جایزه نوبل برد به بیان دیگر و تقریباً با همان محتوا سخن غازان خان است در تاریخ مبارک غازانی، توجه کنید؛ «من جانب رعیت تازی (ایرانی) نمی دارم، اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم، بر این کار از من قادرتر کسی نیست، به اتفاق بغارتیم، لیکن اگر منبعد، تغار و آش توقع دارید و التماس نمایید با شما خطاب عنیف (درشت و سخت) کنم و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیادتی ظلم کنید و گاو و تخم ایشان و غله ها را بخورانید منبعد چه خواهید کرد؟» این همان تعریف و اجرای حقوق مالکیت به ضرر رعیت است و آن چیزی است از نوع تلطیف نیافته آن که رانت طبقه حاکمه را افزایش می دهد به ضرر مردم. البته امروز اشکال آن تغییر کرده است.

به نمونه دیگری از شاهنامه فردوسی توجه کنید؛

سرتخت شاهان بیچد سه کار

نخستین ز بیدادگر شهریار

دگر آن که بی مایه را برکشد

ز مرد هنرمند برتر کشد

سه دیگر که با گنج خویشی کند

به دینار کوشد که بیشی کند

بیت دوم حاکی است که مدیریت افراد رانتي، زبون و ناتوان، مدیریت نظام سیاسی را به خطر می اندازد. و بیت سوم دقیقاً هم مفهوم است با سخن غازان خان و با شرح و بسط و تفسیر سخن ناصرالدین

شاه. متأسفانه این مسائل به صورت تاریخی نظام اقتصادی را رنج می‌داده البته فردوسی همچون نوبل برده های نهادگرایی امروزی مشکل را در نقص بازار سیاسی و پیامدهای آن می‌داند و می‌گوید کلید فهم نواقص بازار اقتصادی را باید در نواقص بازار سیاسی ببینید. به این ابیات توجه کنیم؛

سر ناسزایان برافراشتن

وز ایشان امید بهی داشتن

سررشته خویش گم کردن است

به جیب اندرون مار پروردن است

و البته شاهنامه از این گونه بررسی های دقیق و نتیجه گیری های تحلیلی بسیار دارد که امید است اهل فن به آن بپردازند.

و بعد از اینها به این نمونه ها از گلستان سعدی توجه کنید. سعدی قوی ترین منتقد سیاسی در رشته خود است. توجه کنید. متأسفانه در اینجا امکان شرح کامل و دقیق مطلب نیست، اما اشاره ساده ولی فوق العاده پرمحتوا به چگونگی تعریف حقوق مالکیت و تضييع آن توسط دولت و نتایج آن برای دولت و حکومت دارد؛

یکی از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول غکنایه از دست کردن حکومت در جیب مردم که امروز مصادیق آن عوض شده استف به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید ظلمش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد ارتفاع (درآمد) ولایت نقصان پذیرفت و خزینه تهی ماند و دشمنان زور آوردند... باری در مجلس او کتاب شاهنامه می خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون. وزیر ملک را پرسید، هیچ توان دانست فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه مملکت بر وی مقرر شد؟ گفت؛ چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت، پس گفت؛ ای ملک، چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی مگر سر پادشاهی کردن نداری؟

باز به این نکته از سعدی توجه کنید که به صورتی تذکر می‌داد که این مسائل اتفاق می‌افتد و این به زیان کشورداری است؛

آورده اند که انوشیروان عادل در شکارگاهی صیدی کباب کرده بود و نمک نبود، غلامی را به روستا فرستاد تا نمک حاصل کند. گفت زینهار تا نمک به قیمت بستانی تا رسمی نگردد و دیه خراب نشود. گفتند این قدر چه خلل کند؟ گفت؛ بنیاد ظلم در جهان اول اندک بوده است و به مزید هرکس بدین درجه رسیده است.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

برآورند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد

زنند لشگریانش هزار مرغ به سیخ

اینها شعر نیستند، بلکه کنه مناسبات اجتماعی - اقتصادی - سیاسی ایران است که با ظریف ترین صورت ممکن توسط یک ناقد برای اصلاح حکومت بیان شده و این یکی از مباحث مهم حقوق مالکیت و کارا و ناکارا بودن آن است و آن اینکه طبقه حاکمه اگر به دنبال تضعیف منافع مردم و تقویت خود از

طریق منابع عمومی حرکت کند، آنگاه «لشگر» کارمندان دولت که کم هم نیستند به دلیل داشتن «تابع مطلوبیت» متفاوت از دولت شروع می کنند به «به سیخ کشیدن اسراف آمیز منابع درآمدی مردم». کافی است که سلطان نمک مجانی مطالبه کند.

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد  
زنند لشگریانش «هزار مرغ» به سیخ

آن وقت سپاهیان و کارمند هم با تامین هدف عمومی و گروهی و هم تامین منافع فردی وارد می شوند و نتیجه کارزار اقتصادی مشخص است. اجازه بدهید این قسمت را از خاطرات سردار اسعد بختیاری بیان کنم که اواخر مشروطه و اوایل پهلوی را می پوشاند.

ایشان در خاطرات خود می نویسند؛ من نمی فهمیدم که چرا ایرانی ها کار نمی کنند غبه زبان امروزی تنبل و پرمدها و کم بهره ور هستند تا اینکه پیرمردی راز آن را به من گفت. به اکالات بختیاری رفته بودم در آنجا دیدم آب هست، زمین هست، نیروی کار هم هست ولی کسی کاری نمی کند و زندگی هم به سختی می گذرد. گفتم چرا از این منابع استفاده نمی شود بتکرار سخن سعدی، ناصرالدین شاه، غازان خان و... ف گفت این گونه راحت تریم، چون اگر شروع به آبادانی کنیم، اول سروکله مباشر و پیشکار شما پیدا می شود و دوم سروکله «عمله» دولت و در دسر ها شروع می شود، همین جور راحت تریم. خلاصه کلام اینکه تا دولت به نفع رانت طبقه حاکمه و به ضرر مردم وارد می شود، چه آگاهانه یا غیر آگاهانه، نتیجه همین بهره وری فوق العاده پایین، تخریب منابع، هدر دادن منابع و عدم ابداع و نوآوری در نهادهای کم هزینه و افزوده شدن مشکل بر مشکل می شود.

**\* بحث مهمی که در اینجا مطرح شد این بود که ممکن است نهادها دستورات متفاوتی در جهت تخصیص منابع بدهند، حال می خواستم بپرسم در ایران چه اتفاقی افتاد و قاعده بازی ایرانی ها چگونه شکل گرفت؟**

این پاسخ بلندی دارد که پاره ای از آن بحث ها را به اجمال و به صورت متفرق آوردم، در اینجا از زاویه دیگر به آن می پردازم. آنچه در ایران شکل گرفت یک اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر بود و بستر مناسبی هم برای تقسیم کار و تخصص گرایی و حرکت به سوی تمدن صنعتی نبود و این مقداری هم که بود فوق العاده ناامن بود. زندگی مسلط ایرانی ها ایلی و حکومت ها ایلی ها بوده اند. در ایلات هم تخصص، زمینه تخصص گرایی و تقسیم کار وجود نداشته است. زندگی فوق العاده ابتدایی و مالکیت هم مشاع بوده و اصل در مالکیت مشاع، سواری مجانی یعنی به هزینه دیگران سود بردن بوده و در جایی هم که سواری مجانی اصل باشد، هیچ ابداع و نوآوری صورت نمی گرفته و نه به ذخیره دانش احتیاج بوده و نه به نهادهای پیچیده و سازمان های متعدد. سازمان های پیچیده و قانون و مقررات و نهادهای پیچیده و تسهیل کننده روابط همه برآمده از تقسیم کار و تخصص گرایی و قدرت چانه زنی اصحاب منافع است که در ایل وجود نداشته. ایل دنبال گوسفند و گوسفند دنبال علف، اینجا نشد، بالاتر، این همه تنوع زندگی ایلی است. شما با نهادهایی همچون بازار، تقسیم کار، تخصص گرایی، ابداع و نوآوری و بهبود نهادها و کم کردن هزینه ها و تامین حقوق مالکیت خصوصی روبه رو نیستند. اینها مبانی تمدن هستند که در ایل نیست.

البته گهگاهی که در همین بسترها امنیت برقرار می شده، اقتصاد رو به بالیدن می گذاشته است. زندگی ایلی برای ما ساختارهای نهادی ناامن را به جا گذاشته است. خشونت در اوج و عوامل جلوگیری کننده آن به تایید کلیه ادبیات تاریخ سیاسی که برای ما به جا مانده، دعا و نصیحت است والسلام. برای نمونه می توانید تمامی ادبیات سیاسی گذشته را نگاه کنید شاید هم ادبیات گذشته سیاسی ایران از طرف تظلم خواهی مردم را سعدی در این چند بیت خلاصه کرده باشد.

نماند ستمکار بد روزگار  
بماند بر او لعنت پایدار  
خواهی که خدای بر تو بخشد  
با خلق خدای کن نکویی  
ناسزایی را که بینی بخت یار  
عاقلان تسلیم کردند اختیار  
چون نداری ناخن درنده تیز  
با ددان به که کم گیری ستیز  
هر که با پولاد بازو پنجه کرد  
ساعد مسکین خود را رنجه کرد  
باش تا دستش ببندد روزگار  
پس یکام دشمنان مغزش در آر

می توانید به مکاتیب امام محمد غزالی مراجعه کنید. چیزی که به تصویر کشیده فضای فوق العاده و ابزار دفاعی مردم «دعای سحرگاهی». یعنی غیر از نصیحت و دعا و نفرین، نهادی که از حقوق مردم دفاع کند نبود و مهیا نشد تا مشروطه که نوع وارداتی آن سر هم شد. ناصرالدین شاه معترف بود که مردم کار نمی کنند، علت آن بی قانونی بود و اگر هم جایی پیدا شود اجرا نمی شود. در ۴۰ سال پادشاهی ناصرالدین شاه ۱۶۹ شورش در ایران شکل گرفت یعنی هر سال چهار شورش. عمده این شورش ها به وسیله ایلات، یکی از منابع ناامنی در ایران، بودند.

یعنی در ایران هیچ منطقه خاصی که امنیت در آن وجود داشته باشد، نبوده است؟ منظور این است که در بعضی مناطق ما منابع آب و غذایی خوبی داشته ایم و لذا زندگی ایلی در آن معنی نداشته و متعاقب آن نهادهایی مانند بازار و تقسیم کار هم ایجاد شده است. لذا سوال این است که در این مناطق چرا وضعیت ایران بهبود نیافته است؟

الگوی مسلط همان است که گفتم، ایلات هم حاکم بودند و با خود این ناامنی را به همه جا می بردند. الگوی اصلی اقتصاد ایران هم رقابتی نبوده و تقسیم کار هم در شهرها فوق العاده ابتدایی بوده و آنچه مبنای توسعه است یعنی تامین حق مالکیت کم هزینه هنوز هم وجود ندارد چه رسد به گذشته و عامل اصلی انقلابات اقتصادی حقوق مالکیت و ابداع نهادهای کم هزینه برای مبادله است و مبادله کم هزینه که هنوز هم نداریم. باید حقوق مالکیت خصوصی به حدی برسد که ساختار انگیزشی را به سمت بهره وری بیشتر از کلیه منابع مولد سوق بدهد و همچنین در مرحله بعد منحنی ابداع و نوآوری و ذخیره دانش را پیکش کند که اینها هم در ایران اتفاق نیفتاد.

**\* سوال دیگر این است که کشورهای هم در جهان وجود داشته اند که آنها هم از غارت ضربه دیده اند و تقریباً در دوره ای از تاریخ همه کشورهای جهان غارتی بوده اند. این در مورد کشورهای توسعه یافته امروز هم صدق می کند، چه شد که ایران تغییر نکرد و آنها تغییر کردند؟**

از لحاظ نظری امکان ندارد جایی ناامنی زیاد باشد و هزینه تامین حقوق مالکیت از منافع آن بیشتر شود و باز هم توسعه صورت بگیرد. اما از لحاظ تجربی، تداوم ناامنی هیچ گاه در کشورهای توسعه نیافته امروزی در گذشته به این میزان نبوده است. راه دور نرویم، در زمان سلجوقیان که چوپان ها بر ایران حکومت می کردند، اروپا پر از شهرهای مستقل شورایی شهر و دستگاه قضایی مستقل، شورایی اصناف و امثال اینها بوده، هر چند تفاوت زیاد با امروز داشته است. مثل اینکه در روم «سنا» وجود داشته و قانون وضع می کردند. ریشه حقوق مدنی بیشتر کشورهای اروپایی حقوق روم است که در

سنای روم به تصویب رسیده. پارلمان انگلیس هزار سال بیشتر سابقه دارد، این چه ربطی به سابقه ما در خاورمیانه و آسیای میانه دارد؟ و اصلاً الگوهای زندگی و ناامنی های اروپا شباهتی به ما ندارد و ریشه مشترک هم ندارد.

**\*در اینجا بحث پیوستگی نهادی و تسری آنها مطرح می شود. آیا نهادهای غارتی در ایران دچار تغییر نشده اند؟**

همیشه تغییرات در نهادها به وجود می آیند، تغییر زمانی کم است و در داخل همان ساختار نهادی، افراد و قدرت ها جابه جا می شوند و زمانی که صفویه روی کار آمدند، نهادهای جدیدی در ساختار حکومتی پیدا نشد، به دلیل پررنگ شدن نقش مذهب که مصرف شدید سیاسی داشت، موقعیت روحانیون تغییر کرد و چیزهای شبیه به این. ولی آن ساختار اصلی ایلی همچنان به قوه خود باقی ماند که کارکرد هم داشت. بعد از صفویه هم این وضع ادامه یافت. تغییر زمانی آغاز می شود که شما با تاسیس نهادهای جدید، سازمان های جدید، تکنولوژی جدید، بدعت و نوآوری در نهادهای قدیمی، کارکردهای جدید، تقسیم کار جدید، تخصص گرایی جدید، اقتدار جدید، قدرت چانه زنی جدید این نیروها در بازار و اینگونه موارد روبه رو شوید. این تغییرات را در دولایه شما دارید. یکی از آنها مشهودتر است که در نهادهای رسمی خود را نشان می دهد (که مجموعه قوانین را دربرمی گیرد). یک قسمت هم در کلیه الگوهای تعاملی و باورها که کمتر دیدنی هستند و مثلاً مقررات یک سازمان دولتی به خوبی مشخص است ولی ارتباطات غیررسمی، لابی ها، زد و بندها، چوب لای چرخ گذاشتن ها، مفاسد اداری، کم کاری، پوست خربزه زیر پای هم گذاشتن ها، طراحی های پشت صحنه و اینگونه موارد که جزء نهادهای غیررسمی هستند، کمتر دیده می شود.

یک قرارداد خارجی ممکن است تمامی ضوابطش رعایت شده باشد، ولی مصالح مملکت لحاظ شده یا نه، کجا دیده می شود؟ ارتباطات پشت پرده و حق و حساب های آن چگونه دیده می شود؟ تقلبات انتخاباتی و زد و بندهای درونی آن چه؟ اینها هیچ کدام دیده نمی شود که چگونه سر مردم شیره مالیده می شود ولی در ظاهر تمام ضوابط انتخاباتی رعایت می شود، سن افراد، سابقه افراد، تعداد رای و الی ماشاءالله مسائل دیگر.

با این توضیح حالا می توان گفت که نهادهای ظاهری تغییرات زیادی کرده اند، از سازمان ها و نهادهای حکومتی گرفته تا اقتصادی و اجتماعی. ولی نهادهای غیررسمی چطور؟ چون آنچه در تاسیسات نهادی جدید و سازمان ها فوق العاده در رابطه با توسعه مهم هست این است که هزینه تبدیل و تولید و مبادله را کاهش بدهند و حقوق مالکیت را کارا تر کنند و دیگر اینکه بعد از تاسیس این سازمان ها و نهادها، اجتماع از آنها پشتیبانی کند. اگر قرار باشد در دادگستری جدید قدرتمندان بتوانند قوانینی را به نفع خود و با نفوذ خود اجرا کنند و ضعفا همچنان برای حقوق خود دست و پا بزنند، سازمان های جدید چه کمکی در ماهیت تامین حقوق مالکیت می کنند و چه نفعی برای توسعه اقتصادی از آن متصور است؟

در حال حاضر در بسیاری از موارد شاهد تغییر هستیم، که البته در گذشته تغییرات اینچنینی نبوده است. در چند دهه اخیر تقریباً تغییر نهادی همگانی شده، از ساختار نهادی خانواده گرفته تا موسسات حکومتی و چیزهای دیگر. در تغییر آنچه مهم است «مسیر تغییر» است. آیا اقتصاد با همه تغییری که کرده در ساختارهای اصلی و اساسی و نقطه های کلیدی نیز تغییر به وجود آمده است. در گذشته بی پول نفت کمتر سرمایه گذاری می شد، امروز بیشتر می شود، ولی آیا در گذشته و امروز جهت تخصیص سرمایه و بهره وری و... در جهت منافع ملی حرکت می کند؟ در جهت حقوق مالکیت کارا حرکت می کند؟ در جهت تخصیص بهینه و رقابتی شدن و غیررانتی شدن حرکت می کند؟ اینها نکات

مهم تغییر است که به نظر من در این زمینه ها است که تغییرات خیلی کم و در بعضی زمینه ها منفی نیز شده است. آیا به سمت رقابتی شدن حرکت می کنیم یا جهت رانتی تقویت بیشتر شده است.

این طور نیست که نهادی وجود داشته باشد و روی آن برجسب «غارتی» زده باشند، وقتی شما در قواعد بازی اعمال خشونت را وارد کنید هرچه آن را تشدید کنید، درآمد های کلان غارتی تر و هرچه تلطیف کنید رانتی تر می شود. یعنی شما برای افزایش رانت روابط سیاسی را لحاظ می کنید و در غیر این صورت به بازی راه ندارید. هرچقدر این امر شدیدتر شود، شما به سر طیف غارتی نزدیک می شوید و هرچه تلطیف یافته تر باشد به سر طیف رانت نزدیک به رقابت. این بستگی به قواعد بازی دارد که رانت ناشی از رقابت باشد یا رانت ناشی از روابط سیاسی و ارتباط با سازمان های اعمال کننده و دارنده خشونت نسبی. حکومت های گذشته به شیوه غارت نزدیک بود و حکومت های امروزی با سرپوش های متفاوت و به صورت تلطیف یافته این کارها را انجام می دهند.

**\* منظور شما از نهادهای غارتی نهادهایی است که وظیفه اصلی آنها به هم زدن قاعده بازی بود؟**

ببینید، قواعد بازی اقتصادی می تواند رقابتی یا غارتی باشد، در قواعد بازی رقابتی رانت ناشی از رقابت در بازار سیاسی و اقتصادی است، در غارتی رانت ناشی از ایجاد دسترسی به رانت، به اکثریت مردم و دسترسی باز طبقه حاکمه به منابع و منابع درآمدی است. و اینگونه قواعد همه جا و همه گونه می تواند طراحی و اجرا شود.

**\* عنی به هر صورت ممکن، قواعد غارتی عامل بی ثبات کننده هستند.**

دقت بفرمایید، قواعد بازی غارتی، عنصر بی ثبات کننده حقوق مالکیت و دارایی افرادی است که قدرت چانه زنی در بازار سیاسی ندارند و اینها هم قشر وسیعی هستند، در نتیجه وقتی حقوقشان تضعیف می شود، تاثیر بر روی بهره وری خودشان و منابع در اختیارشان می گذارد و افرادی که قدرت چانه زنی دارند، منافع خود را در ارتباط با اعمال خشونت و تضییع حقوق دیگران می بینند، به همین دلیل یا مانع ایجاد قانون می شوند یا در اجرای آن دست می برند، کافی است در اجرای قوانین انتخابات به هر شکل و ظاهر و باطنی دست برده شود و تعدادی از افراد محروم شوند و آنها که توفیق یافته اند دست به کار رانت های ناشی از اقتدار و ارتباط سیاسی بزنند، همین در بسیاری از انتخاب های اقتصادی و سیاسی افراد تاثیر منفی می گذارد و ساختار انگیزشی را تغییر می دهد و مالکیت را غیرکارا می کند و بسیاری از کارهای دیگر که حاصل می شود.

شما همه می دانید که دستگاه قضایی رضایت مردم را تامین نمی کند. در بسیاری موارد به دلیل پرهزینه بودن زایدالوصف از پیگیری حقوق خود منصرف می شوند. امروز شما نمی توانید به راحتی و هزینه کم از مالکیت خود دفاع کنید. شما اگر چک از دست کسی داشته باشید با خداست که بتوانید آن را وصول کنید آنقدر تعداد جرائم و پرونده ها زیاد شده که رئیس قوه قضائیه می فرمایند باید از قانون جرم زدایی کنیم دادگستری گنجایش این حجم پرونده و این همه بازداشتی را ندارد، مثلاً اگر کسی چک را نپرداخت نپرداخته، می خواستی نگیری و الی ماشاءالله از این مسائل. حال اینها به سر دارایی های مردم و سر نیروی فکری و قدرت ابداع و ابتکار مردم و... چه می آورد خدا می داند. به قول ناصرالدین شاه هم مال مردم هدر می رود و هم مال دیوان و هم مردم سرمایه خود را زیر زمین دفن می کنند، معدن را کور می کنند و از منابع بهره وری حاصل نمی شود. می ماند دولت و رانت های نفتی.

\* شما گفتید که وضعیت به گونه ای شد که پس از مدتی حکومت ها قاعده بازی را به نفع طبقه مسلط تغییر می دادند. سوال من این است که چنین نهادی را می توان مورد بررسی قرار داد یا اینکه صرفاً یک بحث انتزاعی است؟

کی گفتم پس از مدتی، اجازه بدهید خیلی کوتاه از اینجا شروع کنم، سه مرحله بر تاریخ اقتصادی بشر گذشته است، ویژگی این سه دوره در ساختار متفاوت حقوق مالکیت و تبعات آن است. هر چقدر جوامع بیشتر خشونت و اعمال زور را کنترل کنند به سمت نظم و قانون بیشتر می روند و حاصل آن هم همزیستی رقابتی افراد و افزایش بهره وری از همه جهت است. در انقلاب اقتصادی اول بعضی از جوامع توانستند حقوق مالکیت مردمی را بسط دهند، حاصل آن افزایش بهره وری منابع و نیروی انسانی شد.

در انقلاب اقتصادی دوم این حقوق مالکیت کارتر شد و به عرصه حقوق مالکیت تسری پیدا کرد. امنیت دارایی ها به شدت برقرار شد و قدرت ابداع و نوآوری و سپس ذخیره دانش فوران کرد. خب ایران هنوز در عرصه انقلاب اول دست و پا می زند و آن را به جایی نرسانده و هزینه های مبادله را به نفع حقوق مالکیت کارا تغییر نداده است. اینکه شما قانون نداشته اید، انتزاعی است؟ اینکه قوانین اساسی برای حکومت کردن و رابطه مردم و حاکم نداشته اید، انتزاعی است؟ اینکه هرکس صبح زود از خواب بلند می شد شاه بود و هر کاری می خواست می کرد انتزاعی است؟ اینکه نادرشاه مثلاً در کازرون زن و بچه مردم را گرو پول مالیات مجدد برداشت و فروخت انتزاعی است؟ اینکه زن و بچه مردم را در هویزه میان سربازان خود تقسیم کرد انتزاعی است؟ یکی از علل سامان نگرفتن اینها منافع قوی دستان است یا زبردستان یا کسانی که قدرت چانه زنی دارند.

اینکه رضاشاه لخت و عور آمد و با چهل و چهار هزار سند مالکیت رفت انتزاعی است؟ مگر تتمه آنها را که در بنیاد پهلوی بود، به مردم پس دادند، هر وقت دولت به صورت بی طرف از قراردادها دفاع کرد و خود وارد رانت خواری نشد و هزینه تامین حقوق مالکیت را کاست و قراردادها را به سمت خود اجراشونده سوق داد آن وقت دولتی می شود که رانت را در همکاری - رقابت می جوید و نه محروم کردن اقشار زیادی از دسترسی به منابع عمومی. از طرف دیگر برای جامعه ای که حقوق مالکیت در آن با هزینه کم قابل تامین است و امنیت سرمایه ها اعم از انسانی و غیره برقرار است می توان شاخص سازی کرد به راحتی و برای اندازه گیری اصلاً چیز انتزاعی باقی نمی ماند، نه در تاریخ گذشته و نه امروز در نتیجه طبقه حاکمه دولت ها نه پس از چندی بلکه از ساعت اول حقوق را به نفع طبقه حاکمه تعریف می کنند با این تفاوت که در کشورهای غیر غارتی نهادها و سازمان های زیادی هستند که این اجازه را به هیات حاکمه نمی دهند یا صحیح تر آنکه هیات حاکمه از گروه های قوی ذی نفع با قدرت چانه زنی تقریباً برابر تشکیل شده و به یک گروه خاص اجازه نمی دهند قدرت و حقوق را به نفع خودش تعریف کند. مثال می زنم. در انگلیس، در فرانسه، در امریکای شمالی، گروه های صنایع مختلف با لابی های خود قدرت دارند. صنایع سنگین، صنایع غذایی، صنایع ارتباطاتی، دانشگاهی، صنایع نظامی، کشاورزی، میوه و باغداری و... جمع این نیروها در مجلس حضور دارند و حقوق را تعریف می کنند و اجازه نمی دهند گروهی انحصاری عمل کنند با قدرت چانه زنی خرد کننده دیگران.

در ایران گذشته ایلات قدرت کوبنده داشتند و قدرت چانه زنی بی رقیب در نتیجه تعریف حقوق مالکیت را به صلاحدید خود تعریف می کنند و شما می توانید مصادیق آن را بیابید. در ضمن شما اجازه بدهید ما بحث تاریخی بکنیم والا مقداری از آن را خودتان تفسیر کنید. فردوسی زمانی که زبان نقادی را در شاهنامه گشود به صورت زیرکانه ای گفت از آن هر چه اندر خورد با خرد مگر برده رمز معنی برد. یعنی هر آنچه از این شاهنامه با فکر و عقل جور درنیامد باید راز و رمز آن را پیدا کنید چون اوضاع

و احوال اجازه بسط بیشتر را نمی دهد. واقع این است که من بیشتر کار تاریخی کرده ام، مسائل امروز را باید از اهل فن آن پرسید. من در آن صاحب نظر نیستم.

**\* اگر آدم ها مجبورند برای تامین معاش خود کار کنند از تولید تا دلایلی و نهادهای غارتی هزینه آنها را افزایش بدهد چه می کنند؟**

نهادهای غارتی در گذشته هزینه های مبادله و تبدیل و تولید را بیش از پیش افزایش می دادند و دولت نمی توانست خدمات پایه ارائه دهد و مردم هم به حداقل تلاش و اقتصاد بخور و نمیر بسنده می کردند و تلاش هم می کردند که سرمایه های خود را در معرض دید قرار ندهند. شما هم اکنون که به کاشان بروید خانه هایی که در داخل در اوج هنر و زیبایی و نشان منزلت اقتصادی صاحب آن بود و فوق العاده کاخ گونه مثل خانه بروجردي ها از خارج که نگاه می کنید شبیه یک خانه معمولی است. این کار را برای اینکه از چشم مردم دور نگه دارند می کردند. الان توی بازار تهران بروی و کسی را پیدا کنی که به میلیارد تومان می گوید یک تومان، امکان ندارد که احوال او را بپرسی ناله نکند و گرفتار خود را نشان ندهد و پنهانی از سرمایه خود صحبت نکند. از قدیم می گفتند استر ذهبک و ذهابک و مذهبک، یعنی سرمایه و رفت و آمد و اعتقادات خود را پنهان کن، چرا؟ به خاطر نامنی. هر کس در ایران تا این تاریخ سرمایه خود را به زمین پیچ کرده باشد پشیمان شده است. مال لاجوردی ها و خیامی ها و امثال اینها چه شد؟

ولی افرادی مثل هژبر یزدانی برداشتند رفتند خارج. این درسی می شود برای بقیه به قول فردوسی؛

به جویی که یک بار بگذشت آب  
نسازد خردمند از آن جای خواب

هر چه ناامن تر باشد سرمایه بیشتر از آنجا می گریزد. حالا شما بروید دنبال سرمایه گذاری خارجی که نمی آیند و اگر هم بیایند جایی می آیند و ترکمانچایی حساب می کنند که امکان ضرر را به صفر برسانند، مثل نفت و گاز.

شما چندین بار به بحث حقوق مالکیت اشاره کردید. اگر اجازه بدهید اهمیت این مساله را روشن کرده و در مورد آن صحبت کنیم. فهم حقوق مالکیت و فهم طیف آن از کارآمد تا ناکارآمد، فهم کلید گذار از توسعه نیافتگی به توسعه یافتگی است و اگر این مساله در تاریخ بشر پیگیری شود خواهید دید که تمام کشورهای توسعه یافته کشورهای هستند که توانستند حقوق مالکیت را کارا و در اجرا و نظارت کم هزینه تعریف کنند، اصلاً انقلابات اقتصادی در جهان با تغییر در نهاد حقوق مالکیت به وجود آمد. و همچنین تقسیم کار و تخصص گرایی می گوید بدعت و نوآوری و خلاقیت در ایجاد نهادهایی که از هزینه های مبادله و تبدیل و تولید می کاهند، کلید فهم راز پیشرفت بشر است. یعنی این عمیق ترین لایه ای است که در حفاری های علمی در عرصه علوم انسانی و اقتصاد بشر به آن رسیده است.

**حقوق مالکیت یعنی اختیارات عرفی و قانونی که شما بر دارایی خود دارید. جوهر این حقوق حق انحصار است. هر چه این انحصار با هزینه کمتر قابل دفاع باشد ارزش دارایی شما بیشتر می شود و برای شما و دیگران با ارزش تر و حقوق مالکیت کارتر می شود. یک مثال کشاورزی را برای شما می زنم. اگر شما زمینی داشته باشید که هر کس در آن گوسفندی بچراند و شما برای جبران خسارت آن سالیان دراز بدوید، شما ترک کشاورزی می کنید، اگر محصول آن هر روز دستخوش قیمت های متفاوت بشود و زیان دهد، شما ترجیح می دهید کار را رها کنید و در هر زمینه ای می توانید از مثال ها بیاورید، اگر شما ۲۰ سال درس بخوانید، بعد تازه بیکاره باشید یا با شرط و شروطی که ربطی به زحمات شما ندارد وارد کار بشوید یا بشوند، شما دیگر عرصه علم را جدی نمی گیرید. یعنی به راحتی دیگران برای دارایی شما تعیین تکلیف می کنند و شما نمی توانید از آن بهره ای ببرید. اگر حقوق بگیر**

دولت باشید و با تصمیمات غیرکارشناسی ناشیانه هر روز ارزش واقعی حقوق شما از بین برود بر اثر تورم، دیگر نه کار را جدی می‌گیرید و نه با یک کار مشکل شما حل می‌شود. وقتی پلیس همه حقوقش کفاف اجاره خانه او را ندهد به دلیل تورم های وحشتناک، چه خواهد کرد...؟

نتیجه آنکه ساختار حقوق مالکیت از طیف کارآمد تا ناکارآمد جهت فعالیت و سرمایه گذاری شما را مشخص می‌کند. توسعه احتیاج به «پول» ندارد، اگر بستر مناسب حقوق مالکیت داشته باشد، پول همه جا در آن فوران خواهد کرد. اگر هم نداشته باشد، ثروت به هدر خواهد رفت، مگر این میلیاردها را که دست کم بعد از انقلاب گرفته ایم، چه کردیم؟ آیا توانستیم مسائل بودجه و کسر بودجه و سرمایه گذاری سودآور و... را سامان دهیم و شکاف خود را با کشورهای توسعه یافته کم کنیم یا شکاف بیشتر شد و وابستگی به پول نفت بیشتر شد؟

حقوق مالکیت منجر به تخصیص بهتر و بهره وری بالاتر خواهد شد، دانشمندان نوبل برده (مثل نورث) در اقتصاد آرایه دارند که به شدت قابل دفاع است، می‌گویند موتور محرکه این تمدن جدید با اصلاح قوانین مالی انگلیس و اصلاح نظام قضایی شروع شد و عامل اصلی انقلاب صنعتی هم همین بود. در نتیجه همین اصلاح و تامین حقوق افراد بود که یک مرتبه منابع مالی در انگلستان فوران کرد و می‌گویند با همین سرمایه ها بود که انگلستان بازار مالی خود را تقویت کرد، فرانسه را شکست داد، هلند را شکست داد و اصلاً تمامی استعمار انگلیس در بخش بسیار مهمی مرهون اصلاحات مالی بوده و اصلاح در حقوق مالکیت و من شخصاً با استدلال از بن این سخن دفاع می‌کنم. جایی که آدمی تامین جانی و مالی ندارد کجا به دنبال صنعت و علم و ذخیره دانش و تکنولوژی و... می‌رود مگر به هزینه سنگین منابع دولتی.

**\* اما اینکه عده ای وارد فرآیند تولید شده اند و کارخانه دار هستند با گفته شما همخوانی ندارد.**

ببینید، این سخن من استثنا دارد و مسائل متعدد دیگر هم دارد، من به شما توصیه می‌کنم و تقاضا می‌کنم، التماس می‌کنم، با چند نفر صاحب صنعت هم مصاحبه کنید و در روزنامه درج کنید. اگر جرات بکنند و سفره دلشان را باز کنند. اما برویم سراغ جواب، اکثر قریب به اتفاق صنایع بزرگ دولتی هستند و زیان ده، لطفاً آمار اینها را نیز در روزنامه ها چاپ کنید، مگر اینکه بر اثر ارتباطات و قدرت چانه زنی که دارند از رانت هایی که دولت برای آنها تعریف می‌کند بهره برداری کنند و سودده نشان بدهند، مثل مخابرات. قیمت دولتی و انحصاری و رقیب هم فعلاً به صورت جدی وجود ندارد، البته بازار آنها در حال تحول است. کارگاه های کوچک هم چند نفره هستند و مردم عاجز از اداره آن از دست کارگر و انضباطی که ندارد و مسوولیتی که نمی‌پذیرد. اگر کارگران افغان را از ایران اخراج کنید بسیاری از کارهای کشور معطل می‌ماند، چون آداب کاری ایرانی ها، میراث بر کم کاری و دبه و ضرر و زیان است. یک کشور توسعه نیافته بی جهت متوقف نشده، هرگوشه آن را که دست بزنی، عین پتوی پوشیده از هم باز می‌شود و در ضمن مردم مجبور هم هستند کار کنند. به «ناچار» دست به کاری می‌شوند و «آلوده» آن کار و تلاش می‌کنند که به گونه ای مشکل خود را حل کنند این فرق می‌کند با فوران اندیشه و سرمایه و کار و توسعه و امثال اینها.

**\* براساس گفته های شما در ایران هزینه دفاع و تامین انحصار حقوق مالکیت بسیار بالا است. در این قسمت نقش دولت بنا به گفته شما پررنگ می‌شود. دولت به عنوان طرف سوم قرارداد یا خودش به عنوان طبقه رانتی چه تاثیری می‌تواند در بر هم زدن قواعد بازی رقابتی و ایجاد بی نظمی داشته باشد؟ من می‌خواستم در مورد دولت و قانونگذاری و تاثیری که از طریق حقوق مالکیت بر توسعه می‌گذارد از شما سوال کنم.**

بگذار بدون تعارف و با صراحت نظرم را در این باره بدهم و بعد از آن توضیحاتی بر آن می‌افزایم. من اعتقاد دارم و برای من قابل اثبات است که دولتمردان ایران با تمامی تلاشی که برای توسعه در ایران می‌کنند و تمام علاقه‌ای که به توسعه ایران دارند که واقعاً هم دارند و می‌خواستند کشور را بسامان کنند، ولی در عمل نقش ضدتوسعه‌ای دارند و داشته‌اند. اگر دولت خودش رانت خوار نباشد و به صورت طرف سوم قرارداد و بی‌طرف در تعریف و نظارت و اجرا از هزینه‌های تامین حقوق مالکیت بکاهد، نتایج حاصله حرکت به سمت و جهت توسعه است و اگر خلاف این عمل کند، خودش وارد فرآیند رانت خواری می‌شود و منافعش ایجاب می‌کند که قانون را به نفع یک طبقه که قدرت چانه‌زنی دارد تعریف و اجرا کند و به ضرر دیگران و تمامی سوابق و شواهد حکایت می‌کند که دولت‌های ایران به سمت بی‌طرفی به صورت جدی پیش نرفته‌اند. اگر دولت این کار را بکند، بعد نوبت کارمندان می‌شود، یعنی منافع کارمندان در این است که ضمن اجرای قوانینی «مطلوبیت» خود را افزایش دهد و در اینجا شما با قوانین و مقرراتی روبه‌رو می‌شوید که به اندازه تعداد کارمندان تفسیر دارد و تابع مطلوبیت است. آن وقت خدا می‌داند از آن چه به دست می‌آید. دولت‌های ایلی گذشته که در این زمینه «نشسته پاک‌اند». تمامی شواهد تاریخی هم این نکته را تایید می‌کند. نه قانونی، نه مرجع تاسیس قانونی، نه اجرایی، نه قانونی که حدود اختیارات دولت‌ها و دولتمردان را تعیین کند، هیچ کدام نبود و قانون مشروطه هم وارداتی است که قوانین وارداتی به علت تزامم با نهادهای رسمی و غیررسمی آنچنان مشکلاتی به وجود می‌آورند که بسط و شرح آن خود از حدود این مصاحبه خارج و ماحصل آنکه قوانینی عملاً از کار می‌افتند و اگر گروه‌هایی که قدرت چانه‌زنی داشته و دارند منافع خود را در اجرای آن ببینند، همان قسمت‌ها اجرا می‌شود و بقیه تعطیل می‌شود. نمونه‌های بسیاری از آنها را در قوانین اخیر وارداتی و در قانون اساسی می‌توان دید. نحوه پیدایش و اجرا و کم‌هزینه اجرا شدن قانون، خودش شرایطی دارد؛ بحثی که معمولاً در نظام‌های آموزشی کشور هم درباره آن بحث نمی‌شود.

**\* خب بعد از دولت‌های تاریخی ایلی گذشته ایران، نوبت به دولت‌های «شبه ایلی» می‌رسد که اینها به ناچار و عملاً و عمیقاً چه بخواهند و چه نه میراث بر نهادهای گذشته هستند.**

نه آنها میراث بر جامعه گذشته هستند، بلکه همه نهادهای اجتماعی هم متأثر از نهادهای گذشته و سازه‌های ذهنی گذشته هستند و بالاخره این دولت هم سازمانی است پویا که پر از نهادهای تاریخی است و از متن این جامعه به وجود آمده و در واقع ساختاری فرافردي دارد ولی نمی‌تواند منفک از جامعه عمل کند. در واقع همه دولت‌ها رنگ و بوی ملی دارند و نمی‌توانند غیر از این باشند. دولتمردان ایرانی از جامعه ایران و با سازه‌های ذهنی جمعی ایرانی و تربیت شده در الگوهای تعاملی ایرانی پرورش یافته‌اند و در دامن خانواده‌های ایرانی تربیت شده‌اند که این گونه عملکرد خارق‌العاده توسعه‌ای، از خود بروز می‌دهند، دستگاه قضایی همه ایرانی هستند، اداره ثبت اسناد هم همین‌طور و الی آخر در نتیجه شما نمی‌توانید دولت را هم از مردم نه عملاً و نه نظراً جدا کنید و دولت‌های کشورهای دیگر هم همین‌طور است، دولتمردان انگلیس هم همین‌طور و... در نتیجه در اینجا شما در یک مشکل نظری و عملی برای پیدا کردن راه برون‌شد می‌شوید.

**\* با تصویری که شما از ایران کشیدید و گفتید حقوق مالکیت ناکارا است، پس در اینجا راهی نداریم که حضور دولت را به عنوان تعریف و اجراکننده و نظارت‌کننده تمامی قراردادهایی که احتیاج به ناظر دارد، داشته باشیم. در ضمن اینکه وظیفه دولت‌ها تولید و ارائه کالاهای عمومی است.**

ببینید، بنده با این مطلب که گفتید موافق هستم، دولت‌ها در هر جایی که باشند وظیفه‌شان ارائه کالاهای عمومی است و مهم‌ترین وظیفه دولت ارائه «قوانین بازی» اقتصادی و سیاسی است و اجرا کم‌هزینه کردن آنها و تنها مرجعی که می‌توان از او انتظار کم‌کردن هزینه‌های تامینی حقوق مالکیت را داشت، دستگاه‌های عالی رتبه اجتماع مثل بخش اجرا، تضمین و دستگاه قضایی است، شروع از اینجا

است. در واقع فلسفه به وجود آمدن دولت ها همین کنترل خشونت و ایجاد نظم و سپس ایجاد زمینه برای تولید است و به صورت تجربی هم ثابت شده که بشر برای تامین امنیت خود حاضر است از خیلی چیزها بگذرد. در واقع در این گونه خدماتی که دولت ارائه می کند صرفه در مقیاس وجود دارد و بهره مندی و فایده آن بسیار زیاد است. خلاصه اینکه این توقع از هیات حاکمه و دستگاه های حکومتی می رود، البته نیاز به پشتیبانی وسیع و حمایت گسترده نهادهای پشتیبانی کننده دارد. البته دولت کار دیگری هم می کند که این کار دوم، در ایران، وظیفه اصلی دولت را تحت الشعاع قرار داده و اهمیت آن کم شده است. دولت در جاهایی که نقص بازار برای کالایی وجود دارد، وارد می شود و آن کالا را تولید و عرضه می کند، مثل آب، برق و در کشور ما بسیاری از چیزهای دیگر که در کشورهای توسعه یافته بسیاری از این گونه کالاها توسط بخش خصوصی تولید و توزیع می شود مثلاً کارخانه اتومبیل سازی در ایران دولتی است و قبلاً مثلاً ایران خودرو و بسیاری کارخانه ها خصوصی بود که دولت مصادره و ملی اداره می کند. در کشورهای توسعه یافته نه این گونه مصادره ها دیده می شود و نه این گونه کارها را دولت انجام می دهد، دولت نسبت به کالاهایی که حساسیت وجود دارد، نظارت می کند. ایرانی ها بر این تصورند که عموماً وظیفه دولت امثال همین آب و نان تهیه کردن است ولی واقعاً این چیزی است که خود مردم باید به آن بپردازند، وظیفه اصلی و مهم ترین وظیفه دولت، که اگر به آن بپردازد و آن را محقق کند قطعاً جهت توسعه به خود می گیرد و مشکلات را بیشتر و بهتر و کم هزینه تر حل خواهد کرد و الگوهای تعاملی اقتصاد رانت افزا و به صورت بهینه اجرا خواهند شد و نرخ بهره وری قطعاً افزایش خواهد یافت، همین پرداختن به حقوق مالکیت مردم و به صورت بی طرف تعریف و اجرا کردن است.

**\* آیا نهادهای غارتی به واسطه حوادث و ایدئولوژی های موجود در ایران دچار تغییر نشده اند؟**

ببینید بحث چگونگی به وجود آمدن نهادها و چگونگی تغییر آنها با مبحثی که تاکنون شرح می کردیم، فرق می کند. تا به حال بحث تشریح نهادهای غارتی و تاثیر آنها بر توسعه بود، حال شرح ایجاد و تغییرپذیری نهادها است که گسترده تر از بحث قبلی است و در اینجا به اختصار تمام به آن پاسخ داده می شود. نهادها در ایجاد و شکل گیری و تغییر از عوامل متعددی تاثیر می پذیرند از جمله از ایدئولوژی، حوادث و رویدادهای تاریخی، قیمت های نسبی، نرخ جمعیت، تصمیم گیری های سیاسی و یادگیری و آموزش. این عوامل به طرق مختلف بر نهادها تاثیر می گذارند و موجب تغییر آنها می شوند، همچنان که ایدئولوژی اسلامی هم از نظر شکلی و هم محتوایی بر بسیاری از نهادهای کشوری تاثیر گذاشته است. همین طور بوده اند حوادث تاریخی و تاثیر آنها بر نهادهای ایرانی و سازمان های ایرانی مثل حمله اعراب، ترک ها و برخورد با استعمار. آنچه مهم است و استمرار تاریخ و هویت اجتماعی بیانگر آن است وجود پیوستگی و استمرار در نهادهای غیررسمی است و چسبندگی و سرسختی آنها و از همه اینها مهمتر فراموش نکنیم که جهت تغییر نهادی است و نه صرف تغییر. از درس های اولیه و اصول بنیادی نهادگرایی این تعلیم است که ما پیشرفت و توسعه خطی نداریم، ممکن است پس رفت داشته باشیم و اقتصاد در هم بیفتد به عوض توسعه بحث مستوفی در جهت عوامل موثر بر تغییر را به مرحله بعد موکول می کنیم. در اینجا می پذیریم که عوامل ذکر شده بر نهاد تاثیر می گذارند و تغییر می دهند ولی جهت تغییر ممکن است عکس جهتی باشد که مطلوب توسعه است و خلاصه می کنم در مبحث تغییر عامل تغییر و منشاء تغییر و جهت تغییر مهم هستند و قابل تفکیک که فعلاً و به اختصار در اینجا راجع به پاره ای عوامل منشاء تغییر نکاتی گفته شد. تغییر قوانین، تغییر در اجرا و مساله انتخاب طبیعی را نیز باید در نظر گرفت. جنگ ها، بلایای طبیعی و هزینه کسب اطلاع همه می توانند موجب تغییر شوند.

## \* راه حل برون رفت از مساله کنش هاي غير رقابتي چيست؟

اين را هم خلاصه کنم، عرصه اين کار خيلي وسيع است. اگر به اجمال تمام بخوایم بگويم اين است که کلید نقص يا نواقص بازار اقتصادي، در نواقص بازار سياسي نهفته است؛ اولاً و ثانياً اين کار کاري شاق است و علم و درایت بسيار مي خواهد. کار دولتمردان «بازاري» نيست، کار دولتمرد متعهد و ملي و عالم است، به قول اميرکبير مردان قابل و دانا و عامل خود و خدا از حوصله اين دستگاه هاي عالي مرتبه اجتماع که من ديدم خارج است. نکته مهم بعدي اينکه اين کار تغيير «ذره، ذره» است يعني آرام و کم کم، يک مرتبه مقدور نمي افتد، کار انقلاب نيست، کار اصلاح اندک اندک است، چون نهادها خيلي مقاوم هستند و اگر هم تغيير با محاسبه و جهت و... مي خواهد انجام شود، بايد خيلي عالمانه و عاقلانه باشد. بعد از اين مقدمه بايد بگويم اول کار ستاندن هزينه هاي مبادله از بازار سياسي است و بعد از طريق دستگاه سياسي ستاندن هزينه هاي مبادله از بازار اقتصادي است و اينها توضيح مي خواهد. حالا اينها را هم که توضيح بدهيم مساله بعدي مطرح مي شود که چگونه آن شرايط فراهم شود. در بازار سياسي هرچه هزينه مبادله سياسي بيشتر تقليل پيدا کند، بازار رقابتي تر و تخصيص بهينه تر انجام مي گيرد و بهره ورتر و تاثير مشابه بر بازار اقتصادي مي گذارد. اگر در يک مبادله که يک رئيس جمهور «تعهد» ي را مي سپارد و مردم در قبال آن راي مي دهند، در واقع رئيس جمهور راي مردم را در قبال چيزي که تعهد مي کند انجام دهد و اگر نتوانست به راحتی مسؤل شناخته شود که به مردم خيانت کرده، شما به سمت بازار کاراي سياسي حرکت مي کنيد، ولي اگر مردم ندانند به چه چيزي راي مي دهند و اطلاع دقيق نداشته باشند و آن کس که تعهد مي سپرد اگر فرض کنيم صادق است نداند و واقعاً علم اين را نداشته باشد که در قبال چه چيزي تصميم مي گيرد و تعهدي مي سپارد، شديني هست يا نه. اين بازار نه اطلاع دقيقي راجع به کالاست نه فروشنده نه خريدار مباني اوليه رفتن در بازار را ندانند، معلوم است که ماحصل اين کار چه مي شود، کسي که تعهد مي کند سهام عدالت مي دهم به اين ميزان و بعد بيش از چندين برابر آن تورم ايجاد کند يا تعهد کند که پول نفت را سرسفره مي آورم و پيامدهاي اين عمل و کارها را نشناسد، اين بازار توفيقی نخواهد داشت هيچ خدمتي بکند و نتايج فوق العاده نامطلوبي به بار خواهد آورد، در همين جا هر چه راي دهندگان دقيقاً بدانند به چه راي مي دهند و به چه هزينه اي و اينکه شديني هست يا نه، آن وقت هر تعهد خالي و سرگرم کننده را واقعيت نمي پندارند، هرچه راي دهنده ها مطلع تر باشند ابزار رفتن به ميدان هاي رقابتي بيشتر مي شود، هرچه کسب اطلاعات ارزان تر باشد شما به سمت رقابتي شدن آسان تر حرکت مي کنيد، هرچه محدوديت دسترسي به سازمان هايي که قدرت توزيع مي کنند کم هزينه تر و رقابتي تر باشد، باز از دولت غارتي به سمت رقابتي حرکت مي کنيد. هرچه اقشاري که در رقابت سياسي درگير مي شوند داراي قدرت چانه زني برابر باشند، به سمت رقابتي تر شدن حرکت مي کنيد. هرچقدر گروه ها نماينده واقعي قشرهاي متعدد اقتصادي - فرهنگي - عقيدتي - سياسي باشند شما با توفيق بيشتر رويه رو هستيد از طرف ديگر هرچه استقلال قضايي شما بيشتر باشد و هرچه تامين و دفاع از حقوق مردم کم هزينه تر باشد، به سمت تخصيص بهينه بيشتر حرکت خواهيد کرد. هر چقدر جلوي کارمندان دولتي بي انگيزه که تابع مطلوبيت متفاوت دارند گرفته شود و تسهيل کار مردم بيشتر باشد و حقوق مردم بيشتر رعايت شود، شما به ميدان رقابتي بيشتر نزديک مي شويد. شما يک ماتريس نهادي در جامعه داريد که انواع نهادها در آن نقش بازي مي کنند و به پاداش هاي اجتماعي جهت مي بخشند. شما بايد بتوانيد هزينه هاي تامين حقوق افراد را در اين ماتريس کم کنيد. در تمامي دواير دولتي مي بايد کارها روان و کم هزينه شود. اين خيلي خلاصه است؛ ستاندن هزينه از ماتريس نهادي. در نتيجه به سمت رقابتي شدن و تخصيص بهينه حرکت مي کند. مثلاً اگر من بخوایم نماينده شوم، بگويند رداصلاحيتي، بگويم چرا، بگويند فلان تاريخ طرفدار فلان کس و فلان عمل بودي و فلان روزنامه را مي خواندي اين از يک طرف يعني حذف و محدوديت و از طرف ديگر رانت براي گروه خاص. در اقتصاد هم کسي يا گروهی بتواند به راحتی دست اندازي کند به منابع کمياب و ديگران را محدود کند، يعني سنگين کردن و محروم کردن يک گروه و ايجاد رانت براي گروه خاص ديگر، در نهايت يعني ضرر و زيان ملي.